

تحصیل و تهذیب، همراه اخلاق فاضله انسانی است که می تواند ما را به
حیات انسانی برساند و می تواند کشور ما را از وابستگی نجات دهد.
حضرت امام خمینی (ره)



نخب

ویژه نامه جدیدالورودها

آنچه در این شماره می خوانید:

دانشجو یعنی...

فائزه نوروزی



تعجب نکنید! اینجا دانشگاه است...

فاطمه محمدی



اگر به عقب برمی گشتم...

فرشته قنبری



قصه سردراز کوی

مرضیه مؤمنیان



دعای خانوادگی

سروش سیاری



نبض - ارگان بسیج دانشجویی پردیس دانشکده های فنی دانشگاه تهران

شماره پانزدهم، مهرماه ۱۳۸۸ | ویژه نامه جدیدالورودها

مدیر مسئول: علیرضا امامی | سردبیر: محمد ثقفی

پیامک: ۰۹۱۲۷۶۳۹۲۲۴ | nabz@bddf.ir

دانشجو یعنی ...

من یک وقت گفتم محیط دانشگاه باید محیط سیاسی باشد. محیط سیاسی یعنی چه؟ یعنی درس نخوانند و شعار سیاسی بدهند؟ یعنی «زنده باد»، «مرده باد» بگویند؟! و بگویند فلان رئیس دانشگاه را نمی خواهیم، فلان کس را نمی خواهیم، فلان چیز را نمی خواهیم؟! معنایش این است؟! خیر! «محیط دانشگاه سیاسی باشد» یعنی این که دانشجو، از مباحث جهانی و از آنچه که در جهان و در کشور خودش می گذرد، آگاه و نسبت به آن ها دارای بینش باشد. در غیر این صورت، ممکن است یک نفر به حد اعلا علم هم برسد و خیلی هم متدین باشد، اما دشمن بیاید و به قیمت بسیار ارزانی او را بخرد و زیر بال خودش بگیرد. (۱۰)

بصیرت در لغت به معنای عبرت، ثبات در دین، علم و خبرگی و زیرکی است. بین واژه ی «بصر» و «نظر» تفاوت وجود دارد. نظر دلالت بر دیدن چیزی، اما بصر دلالت بر دیدن عمیق می کند. امام علی (ع) در این مورد می فرمایند: «اهل بینش کسی است که بشنود و بیندیشد و ببیند و با بینش در آن درنگ کند و از رخدادها پند گیرد و بهره مند شود و خود را از پرتگاه ها نگاه دارد.» (۱۱)

از سطحی اندیشی به شدت پرهیز کنید. خصوصیت دانشجو، تعمق و تدقیق است. هر حرفی را که می شنوید، رویش فکر و دقت کنید. نباید سطحی بود، به هر شعار، به هر حرف گرمی، به هر دهان گرمی و به هر نقلی نمی شود اعتماد کرد؛ باید فکر کرد. اساس قضایا فکر است. (۱۲)

از امام علی (ع) که تنها تر نیستید؟!

بدانید مثل شما، همدل و همفکر و هم آرزوی با شما، در این کشور فراوان هستند. شما کار خودتان را بکنید، دیگرانی هم هستند که دارند کار خودشان را می کنند. (۱۳)

علی (ع) با آن عظمت می گوید: من دیدم تنها نیستم پس وسط میدان آمدم. همه ی شما خودتان با این منطق توجیه کنید؛ شما تنها نیستید؛ پس باید وسط میدان باشید؛ وسط میدان بودن هم، همانطور که

ادامه در صفحه بعد...



اتاقهای فکرتان بنشینید، راهکارها را پیدا کنید؛ لیکن هدف مشخص است: هدف، دفاع از نظام اسلامی و جمهوری اسلامی است در مقابله ی با یک حرکت همه جانبه ی متکی به زور و تزویر و پول و امکانات عظیم پیشرفته ی علمی رسانه ای. باید با این جریان شیطانی خطرناک مقابله شود. (۶)

یکی از کارهای بسیار مهم این است که در سه زمینه ی علم، عدالتخواهی و آزاداندیشی کار تئوریک کنید. (۷)

الا و لا یحمل هذا العلم

الا اهل البصر و الصبر

شما جزو خواص این ملتید؛ خواص. شما خواصید؛ چه بخواهید و چه نخواهید، در همین دوره ی جوانی جزو خواصید. سعی کنید در محیط خودتان موثر و کارساز باشید. (۸)

یکی از کارهای مهم نخبگان و خواص، تبیین است؛ حقایق را بدون تعصب روشن کنند؛ بدون حاکمیت تعلقات جناحی و گروهی و بر دل آن گوینده. اینها مضر است. جناح و اینها را باید کنار گذاشت، باید حقیقت را فهمید. اگر بصیرت نداشته باشید، دوست را شناسید، دشمن را شناسید، یک وقت می بنینید آتش توپخانه ی تبلیغات شما و گفت و شنود شما و عمل شما به طرف قسمتی است که آنجا دوستان مجتهدند، نه دشمنان. (۹)

می دانم. می دانم که روزگار سرعت و بی حوصله گی است ... می دانم روزگار یک خطی ها و حرف های پاراگرافی است، اما این را نیز می دانم که ارزش تمام خط هایی که می نویسند و حرف هایی که می زنند یکسان نیست. و اینجا وظیفه ی من و توست تا در میانه ی این غوغا که همه می گویند و می نویسند بتوانیم گلچینی را به عنوان توشه ی راه بجوییم و با آن در مسیر پیش رو حرکت را آغاز کنیم.

این جملات که در ادامه می آید ویژگی های یک دانشگاه اسلامی و یک دانشجوی مسلمان از دیدگاه امام خامنه ای است که سزاوار است تنها به خواندن اکتفا نکنی و با تامل از آن گذر کنی. چرا که ایام، ایام تردید ها و دودلی هاست... روزگار آمیختگی حق و باطل و آزمایش و امتحان است.

یعلم الله الذین جاهدوا منکم و یعلم الصابرين (۱): تا خداوند جهادگران و شکیبایان شما را معلوم بدارد. معرکه ای است که یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا (۲): بسیاری را به واسطه ی آن گمراه می کند و بسیاری را هدایت. اگر ندانی و نخوانی و نجویی، می شوی همان تیر در دست دشمن که امیرالمؤمنین فرمود و فرمود که دشمن از وجود شما برای زدن هدف خود استفاده می کند و آنگاه به وسیله ی شما دیگران را هم گمراه می سازد ...! (۳)

هر که دارد هوس کرب و بلا بسم الله

انقلاب و مبارزه برای پیروزی آن تمام نشده، و این مبارزه هست؛ چون دشمن هست! تا دشمن هست، ضربه هست... و من در بین قشرهای مختلف کشور، احساس می کنم یکی از آن قشرهایی که باید هوشیاری خودش را در مقابله با دشمن خیلی حفظ کند، شما جوانان مومن و متدین هستید. (۴)

امروز ما در میدان نظامی جنگ نداریم؛ اما عزیزان من! در میدان سیاسی و فرهنگی یک جنگ حقیقی وجود داد. هوشیارانه و مدبرانه باید کار کرد (۵)

اینی که چه کار باید بکنید، چه جوری باید عمل کنید، چه جوری باید تبیین کنید، اینها چیزهایی نیست که من بیایم فهرست کنم، بگویم آقا این عمل را انجام بدهید، این عمل را انجام ندهید؛ اینها کارهایی است که خود شماها باید در مجامع اصلی تان، فکری تان، در

دانشجو در میان ملل مختلف



ژاپن: به شدت مطالعه می کند و برای تفریح و سرگرمی ربات می سازد!

مصر: درس می خواند و هر از گاهی علیه حسنی مبارک، در و پنجره دانشگاهش را می شکند!

هند: پس از چند سال درس خواندن، برادر دو قلوبش را که سالها پیش گم شده بود، پیدا می کند؛ همزمان عاشق هم می شود! سپس ماجرایهای عاشقانه و اکشنی پیش می آید و سرانجام عروسی می کند و همه چیز به خوبی و خوشی تمام می شود!

عراق: مدام در مقابل تیرها و خمپاره های آمریکایی ها و تروریستها جاخالی می دهد و در صورت زنده ماندن، درس می خواند!

چین: درس می خواند و در اوقات فراغت، مشابه یک کالای معروف خارجی را می سازد و با یک دهم قیمت جنس اصلی می فروشد!

گینه بیسائو: او منتظر است تا اولین دانشگاه کشورش افتتاح شود تا به همراه بر و بچ هم قبیله ای درس بخواند!

کوبا: همیشه برای جز جگر زدن جمیع روسای جمهور آمریکا و طول عمر فیدل کاسترو دعا می کند!

ایران: سر کلاس عمومی چرت می زند و سر کلاس اختصاصی جزوه می نویسد! معمولاً لیگ تمام کشورهای دنیا را دنبال می کند! عاشق عبارت «خسته نباشید» است، البته نیم ساعت مانده به آخر کلاس! هر روز دو پرس غذای دانشگاه را می خورد و به آن بد و بیراه می گوید! جزو قشر فرهیخته ی جامعه محسوب می شود، اما هنوز دلیل این موضوع مشخص نشده که چرا صاحبخانه ها جان به عزرائیل می دهند ولی به دانشجویان پسر خانه نمی دهند! خیابان متر می کنند و در یک کلام، خوش می گذرانند...

توصیه اخلاقی: دانشجویی صفر کیلومتر عزیز، لطف بفرمایید درس بگیرید و درست و حسابی «دانش جو» باشید!!!

باشند و از دوز و کلک هایی که مربوط به دوره ی بعد از جوانی و مربوط به ابتلائات زندگی است، خود را ننگه دارند. (۱۶)

اما بعد ...

عزیزان دانشجو و جوان های خوب و باصفا و سالم! تا آنجا که در توان و قدرت شماست، در محیط دانشگاه یکپارچگی خود را حفظ بکنید و نگذارید نامهای گوناگون، به معنای جهت گیری های گوناگون تلقی شود و نیروهایی که باید به سمت دشمن بایستند و موضع بگیرند، رو به روی هم قرار گیرند؛ ... مواظب این خطر باشید. (۱۷)

ارجاعات:

- (۱) سوره ی آل عمران، آیه ۱۴۲
- (۲) سوره ی بقره، آیه ۲۶
- (۳) نهج البلاغه، خطبه ۱۲۷
- (۴) ۱۳۷۶/۱۲/۱۲
- (۵) ۱۳۷۹/۱۱/۲۴
- (۶) ۱۳۸۸/۶/۴
- (۷) ۱۳۸۲/۸/۱۵
- (۸) ۱۳۷۷/۵/۲۰
- (۹) ۱۳۸۸/۵/۵
- (۱۰) ۱۳۷۳/۳/۱۸
- (۱۱) نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳
- (۱۲) ۱۳۷۸/۹/۱
- (۱۳) ۱۳۸۱/۶/۱۶
- (۱۴) ۱۳۸۱/۶/۱۶
- (۱۵) ۱۳۷۴/۹/۱۸
- (۱۶) ۱۳۷۸/۹/۲۹
- (۱۷) ۱۳۶۸/۳/۲۳
- (۱۸) ۱۳۷۹/۶/۱۰

ادامه از صفحه قبل...

گفتم، با تدبیر، با تجهیزات فرهنگی، با تجهیزات فکر و با محاسبه قبلی میسر است. (۱۰)

راه روشن است

عزیزان من! فکر، پایه ی اول است. توأم کردن فکر با عمل بر طبق آن اندیشه، پایه ی دوم است. «الذین امنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مئاب» انسان وقتی که فکر و عمل را همراه کرد، آن وقت تفضلات الهی - انوار رحمت و هدایت - به سمت دل ها سرازیر می شود، اطمینان و سکینه و آرامش و امید در انسان به وجود می آید. یک مجموعه ای که این خصوصیات را داشته باشند، می توانند از تمام مواقع عبور کنند. (۱۸)

هرچه می توانید رابطه ی قلبی و معنوی خود را با خدا و اولیای خدا بیشتر کنید. مهمترین وسیله هم برای این کار، اجتناب از محرمات و گناهان است. خود اجتناب از محرمات، انسان را نورانی می کند و خیلی از ناشناخته ها و نادانسته ها را به انسان می شناساند و تعلیم می دهد. شما که جوان هستید و دلپایتان پاک و نورانی است، این فرصت را خیلی دارید؛ این را قدر بدانید. (۱۴)

اگر بخواهیم وسوسه های شیطان و هوای نفس و ضعف های گوناگون که در درون و خلیقات و در تربیت های ماست و لجن هایی که با جوهر انسانی ما جا به جا آمیخته است، جوارح ما را از حرکت بازدارند، باید این روحیه ی تعبد در ما باشد. حکم و دستور الهی و وظیفه ی شرعی است، باید انجام دهیم. نباید ملاحظات، رودربایستی ها، خطرها و تطمیع ها جلوی ما را بگیرد. پس باید تعبد در دانشجو رشد پیدا کند. (۱۵)

انتظارم از نسل جوان به ویژه دانشجویان این است که حالت صفا و یکرنگی و طهارت اخلاقی داشته

تعجب نکنید! اینجا دانشگاه است...

تنهایی برید. چون هر چقدر هم که هوش و ذکاوت داشته باشید، به پای طراح و معمار دانشکده فنی نمی رسید!!!

با وجود این، احتمال اینکه دچار مشکل بشید زیاده. می تونید از کسی کمک بگیرید. ولی در این مورد باید به نکات زیر توجه کنید:

(!) اگر کسی رو دیدید که به اطراف زیاد نگاه می کنه و سر و وضع نسبتاً ساده ای داره و نفس نفس می زنه(!)، بدونید که احتمالاً یکی مثل شماست و بعیده بتونه کمکی بهتون بکنه. ولی بعید نیست شما بتونید به کمکی بهش کنید. مثلاً میتونید بهش بگید خسته نباشی!

(!!) اگر به کسی برخوردید که نگاهی براق، غروری بارز، اعتماد به نفسی کاذب، و لبخند معناداری بر لب داره و احتمالاً زیاد به شما نگاه می کنه و نگاهش هم نگاه عاقل اندر سفیهه(!)، شک نکنید که به سال دومیه و از اینکه تازه سال بالایی شده خیلی خوشحاله! (دور از جون بنده!!!) از این آدم کمک نگیرید! تو روحیه اتون اثر بد میذاره!!!

(!!!) اگر کسی رو دیدید که آرامش و متانت خاصی داشت و حرکات تابلویی از خودش بروز نمی داد و کاری به کار اطراف نداشت، احتمالاً آدم حسابیه و شما



وقت رزرو غذا برای هفته آینده دارید! بدانید و آگاه باشید که دستگاه با کسی شوخی نداره! اگه تا دوشنبه رزور نکردی، هفته بعد گرسنه میمونی!

در مسیر سلف و بوفه، قبل از پایین رفتن از پله ها، یعنی در همان سالن مذکور، اگر نیم نگاهی به سمت چپ بیندازید، دو سری پله به سمت بالا می بینید که البته فرق خاصی هم با هم ندارن و هر دو به طبقه مخوفی ختم می شن که سایت نقشه کشی و علوم مهندسی و کلاس های H اونجاست.

کلاس های H رو شوخی نگیرید! ممکنه به هر دلیلی برخی از کلاسای دائمی یا موقت شما اونجا تشکیل بشه. پس مسیر رو بلد باشید تا عضو جماعتی نباشید که فقط به یک ربع آخر کلاس می رسن و باید روی زمین بشنن! البته اگه برس!

جلوی در دانشکده فنی، مهد مهندسی کشور ایستادی و داره قند تو دلت آب میشه! مثل بعضی ها هزار تا رفیق نداری تا با دیدنشون دلگرم بشی. تنهای تنها. جلوی در دانشکده...

هفت خان رستم رو روز ثبت نام رد کردی و احتمالاً کارت دانشجویی ات رو با موفقیت گرفتی و به اصطلاح شدی «دانشجو».

نترس. نفس عمیقی بکش و داخل شو. داخل شو و جایی قدم بگذار که تا حالا نظیرش رو ندیدی. جایی که بعضی به اشتباه به آن «دانشگاه» می گویند(!)

ای دانشجو! ای دانشجوی ملقب به «جدیدالورود»!

قبل از هر کاری بهتره با نقاط کلیدی دانشگاه آشنا بشی!

از نقاط کلیدی که به طور غریزی به اون توجه دارید بوفه و سلفه! در این مورد بسیار جای نگرانیه. چون اگه در حالی که گرسنگی با تمام خشونت گریبانتون رو گرفته، در جستجوی این مکان گم بشید، هیچ تضمینی برای زنده موندن خودتون و اطقیانتون وجود نداره! پس توصیه میشه قبل از اینکه گرسنگی به سراغ شما بیاد، شما به سراغ بوفه برید!

وقتی وارد ساختمان دانشکده فنی شدید، مستقیم حرکت کنید. اونقدر برید تا با مخ برید تو دیوار. حالتون که جا اومد می بینید که به درب ورودی سالن شهید چمران برخورد کردید. بدون اینکه تابلوبازی در بیارید، وارد راهروی باریک سمت چپتون بشید و مستقیم حرکت کنید. برای اینکه دوباره به در و دیوار برخورد نکنید، هر جا لازم شد پیچید سمت راست. اونقدر برید تا به سالی برسید که به سری پله به طرف پایین داره... مقصد نهایی شما (چه بوفه و چه سلف و حتی نهار خوری و البته غذا خوری و به قول بعضی ها رستوران) پایین پله هاست!

برای رزرو غذا برای اولین بار، توصیه می کنم از سال بالایی ها کمک بگیرید. صبر کنید تا از دستگاه استفاده کنند. نگاه کنید و یاد بگیرید. اگر هم بپرسید که چه بهتر! یادتون باشه که هر هفته، فقط تا دوشنبه



سر کلاس زیادی به مختون فشار نیارید! چون خیلی خطرناکه!!!

می تونید ازش کمک بگیرید. فقط مراقب باشید به وقت استاد نباشه!!!

راستی به کم از عجایب دانشگاه خوبه براتون بگم. فقط تعجب نکنید!

اگر وارد کلاسی شدید و دیدید که کسی داخل

ادامه در صفحه آخر...

در روزهای اول و یا حتی هفته های اول و بعضاً ماههای اول(!) و برای برخی، سال های اول(!!!)، حتی اگر به هوش و ذکاوت بالایی مشهور بوده اید و صد البته که هستید، ریسک نکنید! ریسک نکنید و فقط جاهایی رو که مطمئن هستید بلدید و توی زمانی که دارید می تونید از پس رفت و برگشتش بریاید،

دعوی خانوادگی

شرح انتخابات و حوادث پس از آن

حضور میلیونی بهم رسانند یا خیر، سر زبان هاست. شامگاه ۲۱ خرداد را هرگز از یاد نمی برم. شبی که با چه فکرها آن را پشت سر گذاشتم (البته بماند که آن شب نتوانستم بخوابم). صبح ۲۲ خرداد، حدود ساعت ۶ صبح صف های مقابل حوزه ها کم کم شلوغ می شدند. همه از پیروزی کاندیدای مورد علاقه ی خود سخن می گفتند. ولی آنچه جالب بود همبستگی و علاقه مردم به آینده کشورشان بود.

مرحبا بر این همت مردانه ی شیرزنان و دلیرمردان که حماسه ای دیگر را رقم زدند تا مثل همیشه و تا ابد سرمشقی باشند برای همه ملل آزاده و درس عبرتی باشند برای سلطه طلبان حیوان صفت که همیشه چشم ناپاک بر این ملک و ملت دوخته تا نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را هدف امیال و اهداف شیطانی خود قرار دهند. بهتر بگوییم؛ چه خواب سنگینی دارند این شیطان صفتان زرسالار که هنوز، به قول ولی امیر مسلمین جهان (مد ظله العالی)، ملت شجاع ایران را نشناخته اند. شاید نمی دانند که مشی ما همان خط پیر خمین و فرزند خلف ایشان است. مشی ای که این ملت تا آخرین قطره خون آن را حفظ کرده و شهیدان خود را نثار آن کردند و شاید نمی دانند که اگر لازم باشد، واقعه عاشورا را تکرار خواهیم کرد. ببخشید کمی احساسی شدم...

انتخابات بالاخره بعد از ساعتها تمدید و اصرار مردم تمام شد. از فردای آن روز هیچ کس حواسش به کارهایش نبود. همه چمشها سوی تلویزیون، گوشها سوی رادیو و قدمها سوی دکه ها روانه می شدند. صبح فردای آن روز هم آنقدر احساسی بودم که نتوانستم بعد از نماز صبح بخوابم. با بعضی از بچه ها که صحبت می کردم، می گفتند همه آنوقت ها را بیدار بوده و در مقابل چشمان تلویزیون چرت می زدند. خوشحال بودیم که علاقه مردم به نظام هنوز بعد از سی سال پابرجا است. گویا حکیم ابوالقاسم فردوسی هم اینچنین روزی را می دید که گفت: «بسی رنج بردم در این سال سی». که ما هم امروز بگوییم: «بسی رنج بردیم در

ادامه در صفحه آخر...

بودند. نشریه هایی که تا چند روز پیش کسی حتی حاضر نبود وزن سنگین (!) آن را در کیف خود تحمل کند و همه ی آنها عاید سطل های زباله می شدند، امروز حاضر نبودند آنها را برای چند ثانیه به هم ثانیه ای قرض بدهند. عجیباً غریباً بر این دوستان متغیر... روز به روز سیل میهمان ها بود که به سوی دانشگاه روانه می شد. جمعیت اصلاً با قبل قابل مقایسه نیست. آمفی تاترها به کنار، سالن چمران هم که چه عرض کنم، لابی ها و راه پله ها هم جواب نمی دادند. کار به جاهایی می کشید که دوستان تدارکات مجبور به نصب پرده و بلندگو در محوطه بیرونی دانشکده می شدند. جمعیت مملو از هر قشر، گروه و سنی بود.

مهلت ثبت نام شروع شد و کم و بیش چهره های اصلی گود زورخانه مشخص می شدند. بعد از این همه قیل و قال چهار نفر صلاحیت حضور در گود را پیدا کردند که هر چهار نفر به فرموده مقام معظم رهبری از سرمایه های نظام بشمار می روند.

۴ سال خدمتگزاری خالصانه، ۸ سال خانه دار ملت شریف، ۲۰ سال کنار بودن از سیاست و تلاش های علمی و فرهنگی، ۸ سال باخون دل و جان برکف جنگیدن، همه تصمیم به سکنداری کشور و عرض اندام گرفته اند.

مهلت رسمی تبلیغات آغاز شد. کم کم مردم هم وارد صحنه شدند. انواع و اقسام پوستر ها، بروشورها، بنرها و غیره در سطح شهر به چشم می خورد. دیده ها و شنیده ها نوید حضور می دهد. گویا مردم را شوق حضور سراپا غرق خود کرده است.

باخیر شدم بچه های خودمان و دانشگاههای دیگر هر شب در یکی از میادین شهر جمع می شوند و تریبون آزاد راه می اندازند و پای ثابت درد و دل مردم شده اند. هر چه پیشتر می رفتیم، حدس می زدیم امسال مردم آگاه تر از همیشه دست به کاری عظیم بزنند. انتخابی که سرنوشت این مرز و بوم در انتظار آن است.

همه بی صبرانه انتظار ۲۲ خرداد را می کشند. چه شود، الله اعلم... شور اینکه آیا مردم این بار هم

تقریباً از اواخر پاییز بود که گوشه هایم بدهکار خیلی چیزها شده بود. در کوچه و خیابان حرفهایی می شنیدم که نمی دانستم شایعه است یا حقیقت دارد. بحث ها هر روز در دانشکده داغ تر و جدی تر می شد. یادم می آید که هر وقت بین کلاس ها وقت خالی پیدا می کردم، سریع به سایت دانشکده می رفتم، به انواع و اقسام سایت های خبری مراجعه می کردم تا از چند و چون ماجرا باخبر شوم. اگر استاد دو سه دقیقه هم دیر می آمد، آنچنان با بچه ها گرم صحبت و بحث می شدم که دیگر علاقه ای به حضور در کلاس نداشتم و انگار نه انگار که قرار بود استاد امتحانکی (به قول خودمان کوئیز) از ما بی بضاعتان بگیرد.

هرچه جلوتر می رفتیم، گمانه زنی ها پررنگ تر می شد. هر گوشه از دانشکده یا محوطه را که می دیدم، بچه ها سه چهار نفره در حال تبادل نظر بودند. تشکل های دانشجویی برای جلب نظر، هر چند روز یک بار، میهمانی دعوت می کردند و حداقل یکی دو ساعت از وقت ما - خواه ناخواه - صرف شنیدن سخنان مدعو می شد. البته خودمانیم! ما از آنها بیشتر در تب و تاب آگاه شدن بودیم. برخی چهره های مدعو برای همه آشنا بودند و برعکس، بعضی را تازه می شناختم.

جالب اینجاست که با همه این اوصاف، حرفها از هر طیفی برای ما بسیار جالب بود. برخی بعضی مسایل را برای ما که یک دانشجو بودیم، آن هم دانشجوی سیاسی ترین و سیاستمدار خیزترین دانشگاه ایران، شرح می دادند و ما را با زیر و بم موضوع آشنا می کردند و بعضی ها هم پشت سر این و آن می زدند و...

خلاصه بگذریم کم کم به سال نو نزدیک شدیم، دو هفته تعطیلات را پشته سر گذاشتیم و هنوز در خماری این مسایل بودیم که دوباره به درس و کلاس بازگشتیم. آن وقت دیگر فضا عوض شده بود. همه، از دانشجوی سال اولی تا سال آخر، در تکاپوی انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری افتاده بودند. نشریه های متفاوت بود که دست همه می دیدیم. بعضی ها سر کلاس، بعضی ها در محوطه، بعضی ها در مسجد، بعضی ها در راه برگشت و خلاصه همه مشغول مطالعه

اگر به عقب برمی گشتم...

نیستم. جنس ندامت من با همه ی آن ها فرق دارد. من تمام عمر دانشجویی خود را صرف درس خواندن کرده ام و از این جهت دچار پشیمانی نیستم. بعد از قبول شدن در دانشگاه و در رشته ی مورد علاقه ام از هر فرصتی برای بهتر درس خواندن استفاده کرده ام و در نهایت به خاطر کسب معدل بالا بدون کنکور وارد مقطع کارشناسی ارشد شده ام و از این جهت که امروز موقعیت شغلی و تحصیلی بسیار خوبی دارم خدارا شکر می کنم.

مسئله ای که این روزها بسیار مرا آزار می دهد این است که با خود فکر می کنم کاش کمی از این عمر کوتاه دانشجویی را صرف مطالعات غیر درسی می کردم تا امروز در مواجهه با آدم ها و عقاید گوناگونشان، من هم حرفی برای گفتن داشته باشم و این گونه در برابر اتفاقات اطرافم، چه سیاسی و چه اجتماعی، به ورطه ی شک و دودلی نیفتم. و چقدر پیش آمده که از موضع خود پایین آمده و فکر کرده ام آن که در حال اشتباه است، من هستم. به خاطر این ضعف اعتقادی و اندیشه ای، گاهی تصمیم گرفتن در برخی شرایط برایم بسیار دشوار می شود و با اینکه فردی معتقد هستم، در رویارویی با جریاناتی که در صدد تخریب باورهایم هستند، تقریباً هیچ دفاعی ندارم و مجبورم موضع کاملاً منفعلانه به خود بگیرم و شکست خورده به نظر برسم. در حالی که اگر کمی اعتقاداتم را محکم کرده بودم، حداقل می توانستم از افکاری که برایم ارزشمند و قابل قبول هستند دفاع کنم.

هرچند؛ اکنون هم دیر نیست و ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است. اما آن قدر درگیر کار و تحقیقات و پروژه های درسی شده ام که حتی وقتی برای استراحت ندارم چه رسد به مطالعه. افسوس می خورم برای چهار سالی که می توانستم در کنار خوب درس خواندن با مطالعه و یا حتی شرکت و فعالیت در برخی محافل و حلقه های بحث و گفت و گو، حداقل امروز و در این سن، شخصیت استوارتر و محکم تری داشته باشم... افسوس می خورم...

ام می شوم که چه امیدهایی به من داشتند و من با سهل انگاری همه چیز را نادیده گرفته ام.

به این می اندیشم که شاید اگر به جای آن همه تفریح بیجا و گذراندن وقت در سایت دانشکده و مشغول بازی های رایانه ای شدن و یا گشت زدن های بیهوده در سایت ها و خبرگزاری های بعضاً مضر و چندین بار در ماه به سینما رفتن، کمی، فقط کمی بیش تر درس خوانده بودم از دو جهت امروز موفق تر



بودم. شاید در کنکور کارشناسی ارشد قبول می شدم و می توانستم در رشته ای که این همه برای قبول شدن در آن زحمت کشیدم ادامه تحصیل بدهم. و شاید اگر به جای آن همه شب بیدار ماندن ها و چت کردن ها و بالا و پایین کردن صفحه ی شخصی ام در فیس بوک بیدار می ماندم، ولی درس می خواندم و معدل بهتری کسب می کردم، شاید امروز در شرکت بهتری استخدام می شدم و روزهای بهتر و کم تشویش تری را سپری می کردم.

من مانند خیلی ها که بعد از فارغ التحصیل شدن از درس نخواندن می نالند و پشیمانند پشیمان

وقتی یادم به آن روزهای اول می افتد دلم آتش میگیرد! آن من پاک و ساده کجا این من پر ادعای خسته کجا... یک وقتیهای دلم برای خودم تنگ میشود آه عمیقی میکشم و... یک نگاه سرد و یخ زده به این چهار سال...

بچه که بود پاتوقم پشتبام بود! نزدیکیهای کنکور هم همینطور شده بود! زیاد هوس ستاره میکردم، شب کنکور چشم دوختم به ماه و به هیبت آسمان قسم خوردم که اگر پایم به دانشگاه تهران برسد یک لحظه فراموشش نکنم... یک لحظه نگاهم را از آسمان بر ندارم... یک لحظه...

و این روزها که میگردد با خودم که خلوت میکنم دلم آتش میگیرد... فکرش را هم نمیکردم که حجابم، بزرگترین دلیل انسان بودنم را اینقدر بی هزینه ازم بگیرند! سادگی ماههای اول حالم را از این ظاهر پررنگ و مصنوعی به هم میزنند! فقط به این هم خلاصه نشد! کم کم توی گوشم خواندند که نماز سنتی را رها کن! گفتند تو که نمیفهمی نخوان! بیا عمق دین رادریاب! عمقی که بهانه بود... میان آن امواج پر تلاطم من هم از آن تکرار به ظاهر بی فایده دست کشیدم و غرق بازی شدم! بازی خطرناکی که من را تا الحاد کشاند! هر روز یک چیزی را از دست میدادم! توکلم را! حجابم را! دیگر سراغ قران هم نرفتم...

یکدفعه سر بلند میکنی میبینی خدایی برایت نمانده! رک بگویم خدا که برود، آرامشی هم برایت نمیماند!... و حالا من مانده ام و یک دنیا حسرت!... دلم برایم سادگی ام، برای سجاده ام، برای مسجد برای... دلم برای آسمان تنگ شده است...

با امروز یک سال و یک ماه و یک روز است که فارغ التحصیل شده ام. وقتی به پنج سال گذشته می اندیشم، با گذشته ای مواجه می شوم که می شد بهتر سپری شود اما...

وقتی یادم می آید که چه روزهایی را به بطالت گذرانده ام و درس نخوانده ام، شرمنده خودم و خانواده

قصه سردراز کوی

شرح اوضاع و احوال خوابگاه

حسنک کجایی؟ ...

گو و ماما می کرد.
گوسفند بع بع می کرد.
سگ واق واق می کرد و همه با هم فریاد می زدند: حسنک کجایی؟

شب شده بود، اما حسنک به خانه نیامده بود. حسنک مدت زیادی است که به خانه نمی آید. او به شهر رفته و در آنجا شلوار جین پوشیده و تی شرت های تنگ به تن می کند. او هر روز صبح به جای غذا دادن به حیوانات، جلوی آینه به موهای خود ژل می زند. موهای حسنک دیگر مثل پشم گوسفند نیست، چون او به موهای خود گلت می زند.

دیروز که حسنک با کبری چت می کرد، کبری گفت تصمیم بزرگی گرفته بود. کبری تصمیم داشت حسنک را رها کند و دیگر با او چت نکند، چون او با پتروس چت می کرد. پتروس همیشه پای کامپیوترش نشسته بود و چت می کرد. پتروس دید که سد سوراخ شده اما انگشت او درد می کرد. او نمی دانست که سد تا چند لحظه ی دیگر می شکند. پتروس در حال چت کردن غرق شد.

برای مراسم دفن او کبری تصمیم گرفت با قطار به آن سرزمین برود، اما کوه روی ریل ریزش کرده بود. ریزعلی سردش شده بود و دلش نمی خواست لباسش را در بیاورد. ریزعلی چراغ قوه داشت اما حوصله دردسر نداشت! قطار به سنگها برخورد کرد و منفجر شد. کبری و مسافران قطار مردند اما ریزعلی، بدون توجه به خانه رفت. خانه مثل همیشه سوت و کور بود. الان چند سالی است که کوکب خانم، همسر ریزعلی، مهمان ناخوانده ندارد. او حتی مهمان خوانده هم ندارد. او پول ندارد تا شکم مهمان ها را سیر کند. او در خانه تخم مرغ و پنیر دارد، اما گوشت ندارد. او آخرین بار که گوشت خرید، چوپان دروغگو به او گوشت خر فروخت. اما او از چوپان دروغگو گله ندارد، او از حسنک و کبری و پتروس و ریزعلی انتظاری جز آن داشت که کردند...

گروه ششم: علاقه خاصی به کارهای جمعی (بخوانید: تجمعی) دارند. هر وقت دلشان هوای رقفا کند، دور هم جمع شده و فریاد می زنند: «چرا پنجره بازه؟... چرا غذا رو گازه؟... چرا در دیزی بازه؟... چرا دم خر درازه؟... چرا؟... چرا؟...»

گروه هفتم: گونه نادری هستند. به ابعاد زندگی به طور متعادل می پردازند. عده ای به آنها نرمال می گویند.

شما حداقل چهارسال در این محیط باصفا، با این شرایط زندگی می کنید.

تجربه های زیادی کسب کرده اید:

- جای دم کردن در ماهیتابه.

- خوردن ماکارونی که شباهت بیشتری به آش رشته دارد.

- ذوب شدن کتری روی اجاق.

- منفجر شدن انواع کنسرو در اثر حرارت و صعود مواد منفجره تا سقف آشپزخانه.

شما در خوابگاه می آموزید:

- می شود به خاطر غذا با کسانی که حالتان ازشان بهم می خورد طرح رفاقت بریزید.

- زندگی مسالمت آمیز در جوار موجوداتی همچون: سوسک، گریه، هم اتاقی و...

- آب، فریزر و حتی نمک هم می تواند کپک بزند.

- نیوتن هم بعضی وقتها یه چیزی پرونده و ماده آنچنان بقایی هم ندارد. چون اینجا از وسایل همه کم میشود که اضافه نمی شود.

- با شرایط کنار بیایید و سازگار باشید وگرنه طبق نظریه انتخاب طبیعی داروین، نابودی در انتظار شماست.

- کنار بگذارید این سوسول بازی ها را و از قاشق و لیوان دهنی بقیه بی هیچ ابایی بخورید.

- اگر نمی خواهید شب سرگرسنه بر بالین بگذارید، باید حس بویایی تان را قوی کنید یا در آشپزخانه بسط بنشینید تا با غذای خاکستر شده روبه رو نشوید.

دیگر آنکه: «این قصه سردراز دارد و نشریه ی ما فقط ۸ صفحه!»

احتمالا این روزها عبارت «کوی دانشگاه» زیاد به گوشتان خورده و اکثر شما برای پیدا کردن مختصات جغرافیایی این «کوی» دچار مشکل هستید. در گذشته خیابان کارگرشمالی کوچه ای بیش نبوده (حالا دم درآورده) و املاک این منطقه یا مال دانشگاه تهران بوده، یا هست، یا قراره بشه. بهر حال می خواستن آدرس بدن می گفتن: «همون کوچه درازه که دانشگاه تهران ازش قلنبه زده بیرون!» تا اینکه، با کلاس ادیبی پیدا شد و پیشنهاد داد به اینجا بگید «کوی دانشگاه». اما در زمان کنونی به طور معمول به خوابگاههای دانشگاه تهران گفته می شود. با این حساب محدوده ی کوی از اولین خوابگاههای پسران (گفته می شود اردوگاه سربازان انگلیسی در جنگ جهانی بوده) شروع شده و به خوابگاه چمران (در قله کوه قرار دارد و گویا تبعیدگاه سربازان خاطی بوده) ختم می شود.

اما بشنوید اندر احوالات داخل کوی و شرح مختصری از موجوداتی که اصولا در آن به چشم می خورند!

گروه اول: تاکید اکید دارند بر این مساله که اینجا خوابگاه، به معنی جا و محل خواب است. فقط در موارد ضرورت، برای غذا و گلاب به روتون... از این تلاش شبانه روزی دست می کشند.

گروه دوم: گفته می شود در حال انقراض هستند. زندگی شان در یک میز و صندلی و گاه یک بالش خلاصه می شود. این شعار را بر لب دارند: «زگهواره تا گور دانش بجو»

گروه سوم: یکی از شایع ترین گروه ها هستند. بعد از اپیدمی موبایل روز به روز بر تعدادشان افزوده می شود. اهتمام تامی به پخش موزیک دارند که گاه و بی گاه با حرکات موزون توأم می شود.

گروه چهارم: علت اصلی تفکیک این گروه از گروه سه در نحوه نگرش به دستگاه موبایل است. اصولا در حال مکالمه با تلفن دیده می شوند. بین شب و روز تفاوت خاصی قائل نیستند.

گروه پنجم: علاقه خاصی به کسب مدارک جور و واجور دارند. در تلاشند در این فرصت کوتاه چهارساله تمام کوچه پس کوچه های پایتخت را از زیر پا گذرانده، علاوه بر لیسانس ناقابل دانشگاه، به کسب تخصص متروالوژی نائل آیند.

ادامه «تعجب نکنید! اینجا دانشگاه است...»
از صفحه ۴...

نیست و در عین حال جایی هم برای نشستن نیست (!) تعجب نکنید! شاید هیچ وقت فکرش رو هم نمی کردید که قبل از شروع بعضی کلاس ها در دانشگاه باید صندلی رزرو کنید! نگران نباشید! کافیت کیف، جزوه، کتاب، خودکار، اتود، نوک اتود، دکمه لباس، تار مو یا نخ لباس و یا هر چیزی رو که قابلیت جدا شدن از شما رو داره روی صندلی مورد نظرتون قرار بدید و برید دنبال کارتون تا شروع کلاس. زنبیل هم بد نیست! البته در مواردی دیده شده که برای رزرو چند صندلی از شال گردن و امثالهم هم استفاده شده!

اگر در کلاس یک درس عمومی دیدید که ۹۰ درصد کلاس فقط در ۵ دقیقه آخر یا فقط در ۵ دقیقه اول حضور داشتند، جای کم ترین تعجبی نیست! این بستگی به زمان حضور و غیاب کردن استاد داره!!! شما بچه خوبی باشید و سر وقت برید، سر وقت هم بیاید! اگر احیاناً (!) قصد مطالعه داشتید و برای این کار وارد کتابخانه فنی شدید، سریعاً این مکان رو ترک کنید! و بدانید که مشکل از شماست که قصد مطالعه داشتید (!) در این کتابخانه سال ها پیش یک جوان تیزهوش با قدرت تمرکز فوق العاده بالا تونست یک خط درس بخونه! و دیگر هیچ...

اگر در دانشگاه مشکلی پیش اومد و برای حلش دنبال مسئولی می گشتید، توصیه می کنم نگردید! چرا که ما و اجدادمان گشتیم؛ نبود؛ ای تازه وارد نگرد! چون نیست!!!

اگر از بعضی مطالبی که روی برد ها نوشته میشه دارید شاخ در میارید، اصلاً نگران نباشید! نگاهی به اطراف بنیدازید! اکثر! شاخ دارن!!!

اگر سر کلاس متوجه شدید استاد فرانسه صحبت می کنه و آلمانی می نویسه و عربی می خونه، ناراحت نشید! مشکل از شما نیست. تعجب نکنید! فقط برید دعا کنید کتاب انگلیسی باشه (!!!)

اگر سر جلسه امتحان متوجه شدید اکثر سوالات در کلاس حل تمرین دیروز حل شده، تعجب نکنید! حال کنید!!!

اگر سر جلسه امتحان صورت همه سوالات رو چند بار خوندید و باز متوجه نشدید، هرگز به اعمال زشتی مثل تقلب دست نزنید! آگاه باشید که چشمان تیزبین دوربین های مداربسته (!) مراقب شما هستند! بدون درد و خون ریزی قبول شکست کنید! چون بقیه هم مثل

شما هستند. استاد را دریابید!!!

اگر در روز کذایی انتخاب واحد (لازم به تأکید دوباره بر کلمه کذایی می باشد!!!) سیستم عزیز، دوست داشتنی، مدرن و البته هوشمند انتخاب واحد اینترنتی دانشگاه تهران (که ems می نامندش!)، شما را حتی به عنوان دانشجو نمی شناخت (!!!) تعجب نکنید! فقط خدا! وضو بگیرید و در صورت امکان ۲ رکعت نماز مستحبی (البته نماز قضای صبح هم جواب میده!) بخونید و دوباره تلاش کنید! باز میگم: فقط خدا!!!

اگر در همان روز مذکور بعد ۴ ساعت زل زدن به مانیتور فقط ۳ واحد بهتون رسید، باز هم تعجب نکنید! اینجا روز کذایی دیگری به اسم روز حذف و اضافه وجود داره که اگه نبود، همه n ترمه می شدن!!!

اگر وارد سایت دانشگاه شدید و متوجه شدید تنها ۲۰ درصد کامپیوترهای سالم (!) کار می کنن، تعجب نکنید! خدا رو شکر کنید که شکر نعمت، نعمت افزون کنند...

اگر دیدید با وجود همه توصیه هایی که از طرف افراد مختلف به شما می شود، به گشتون در و دیگری دروازه است، تعجب نکنید! اینجا دانشگاه است!!!

در پایان توصیه می شود که چون هنوز با جو دانشگاه آشنا نیستید و حالا حالا ها آشنا نخواهید شد، بیشتر وقتتون صرف درس کنید تا معدل ترم های اولتون بالا بیاد. در غیر این صورت حتماً پشیمان میشید. باور کنید! نمونه اش خود من!!!!

برای عضویت بسیار فعال در گروههای غیر درسی مختلف وقت خیلی زیاده. روز اول عضو همه جا نشید. اول هدف های هر گروه رو شناسایی کنید و کم کم باهاشون آشنا بشید. هر جا بهتر بود، همون جا شروع کنید. البته قدم به قدم. نه بوهویی! و یادتون باشه که حیفه بعد حداقل (!) ۴ سال تحصیل (!) توی دانشگاه تهران، فقط مهندس بشید...

دوست سال بالایی تو دانشگاه غنیمته!!! یکیش کمه، دوتاش هم کمه، کلاً کمه! فراموش نکنید خیلی میتونه کمکتون کنه. البته اگه خودش نیاز به کمک نداشته باشه!!!

جوینده ی دانش باشید...

و موفق...

و در پناه حق...

ادامه «۲»؛ اما پیش روی مردم»
از صفحه ۵...

این سال سی. ولی اگر او با حماسه اش عجم زنده کرد، ما با حماسه خود دشمن را از خواب سنگینی که عرض شد، بیدار کردیم.
اما...

بعد از اعلام نتایج بود که دکتر محمود احمدی نژاد برای بار دوم به عنوان دهمین رئیس جمهور ایران از سوی ملت برگزیده شده بود. عده ای سعی در تقلبی خواندن انتخابات و تلخی این حضور پیروز مندانه در کام ملت داشتند. (بیخشید!) این جمله را بارها از رسانه ها شنیده اید. زیر سؤال بردن صحت انتخابات از یک طرف، و متأسفانه توهین هایی ناروا از سوی برخی نادانان و بی فکران به رهبر معظم انقلاب از سویی دیگر، دست به دست هم داده تا شادی ملت را از آنها بگیرند.

بحث ما بر سر شخص و یا طرفداری از گروه خاصی نیست. بلکه افسوس ما از آن روست که اتفاقات اخیر از جمله تشکیک در صحت انتخابات و محکوم کردن رهبری عزیز، تحفه ای جز شاد شدن دشمن را تقدیم آنان نداشت و مانند همیشه برای این دشمنان گربه صفت، تمرینی بود برای گرفتن ماهی از آب گل آلود. آنچه که آنها سی سال است دست از آن بر نداشته و هر بار با برافروختن چه بسا شعله های سرکش از جرقه ای کوچک، که همه ی ما معقدیم یک مسئله به اصطلاح خانوادگی است، صرف نظر از اینکه پایه و اساسی دارد یا نه، قصد در براندازی - به خیال خود - نرم نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران را داشته و دارند. مسئله ای که رهبری فرزانه از آن به عنوان تهاجم فرهنگی، شبیخون فرهنگی و از همه ی این تعبیرها بهتر، ناتوی فرهنگی یاد می کنند.

چه سخت است وقتی بدانی که دشمن از این نابسامانی و بی اعتمادی مردم و رنجی که مردم می بردند شاد شده و خوراک ماه ها و شاید سالها رسانه ها و حربه های خود را فراهم می کرد. ناآگاهان، داغی بر دل نشانند که هیچ مرحمی را یارای آرامش آن نیست. اگر در این «سال سی» فردوسی ما را یار بود، ای کاش سعدی هم می دانست که باید روزی جای «مهر» را با «داغ» عوض کنیم:

سعدی به روزگاران مهری نشسته بر دل

بیرون نمی توان کرد حتی به روزگاران